

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در سایر صیغ انشائیه غیر از صیغه امر بود. مرحوم آخوند فرمود مطلب در سایر صیغ انشائیه نیز مثل صیغه امر است که معنای موضوع له این صیغه‌ها یک وجود انشائی است و معانی دیگر جزء دواعی هستند که در مقام استعمال و بعد التركیب و الجملة آن معانی را می‌فهمیم. از این رو این معانی ربطی به موضوع له و دلالت تصویری از صیغه ندارند. مثلاً لیت به دلالت وضعی یعنی تمنی انشائی، اما تمنی حقیقی عبارت است از داعی متکلم در هنگام استعمال این صیغه. بنابراین زمانی که خداوند متعال در قرآن این صیغه‌ها را استعمال می‌کند در معانی حقیقی صیغه استعمال کرده و مستلزم استناد جهل و عجز به خداوند نیست.

تعلیق محقق اصفهانی بر فرمایش مرحوم آخوند

بنابراین وقتی انسان صیغه لعل را استعمال می‌کند معنای موضوع له آن عبارت است از ترجی انشائی به داعی ترجی حقیقی لکن محال است خدای تبارک و تعالی لعل را به داعی ترجی حقیقی استعمال کند بلکه در آنجا لأمر آخر که عبارت باشد از اظهار محبت و مانند آن استعمال شده است. یا در موارد استفهام، خداوند متعال صیغه استفهام را به داعی انکار استعمال کرده است و نه به داعی استفهام حقیقی مثل اینکه فرموده است: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» [1] لکن معنای صیغه همان استفهام انشائی است.

-محقق اصفهانی در تعلیق خود بر فرمایش صاحب کفایة ابتدا دو مطلب را ذکر و سپس نظر خودشان را بیان می‌کند. ایشان می‌فرماید:

«لا يخفى عليك أن المحال في حقّه - تعالى - ثبوتها لا إظهار» [2] ثبوتها، و الأغراض المترتبة على إنشاءاتها بلحاظ كشفها عن ثبوتها، لا بلحاظ نفس وجوداتها الإنشائية، فإنّ إيجاد المفهوم بوجوده الجعلي العرضي اللفظي - مع قطع النظر عن كشفه عما هو استفهام، أو تمنّ أو ترجّ بالحمل الشائع - لا يترتب عليه إظهار المحبّة و غيرها من الأغراض.

فالإنصاف أن كيفية الاستعمال و الدلالة على الجدّ في ما وقع في كلامه - تعالى - على حدّ ما في كلام غيره، إلا أنه فيه - تعالى - لإظهار المحبّة مثلاً، فهو يظهر المحبة و الاستيناس بإظهاره الاستفهام الحقيقي بقوله تعالى: وَ مَا تَلْكَ بِمِثْلِكَ يَا مُوسَى [3]، كما أنه - تعالى - يشجعه - عليه السلام - على دعوة فرعون بإظهاره الترجي الحقيقي بقوله تعالى: لَعَلَّهُ يَنْذَكُرُ أَوْ يَخْشَى [4]. فافهم» [5]

اشکال اول بر صاحب کفایة

-محقق اصفهانی می‌گوید آنچه سبب شد مرحوم آخوند این نظریه را اختیار کنند این است که اگر بگوییم خداوند متعال صیغه های لیت و لعل را به داعی تمنی و ترجی حقیقی به کار برده است مستلزم استناد جهل و عجز و نقص به اوست در حالیکه خدا به هر شیئی عالم است و جهل بر ذات مقدس او محال است. او از وقوع یا عدم وقوع شیء قبلاً مطلع است. لکن باید گفت که

ثبوت این عناوین به حسب واقع و به عنوان حقیقی مستلزم جهل یا عجز است لکن چه اشکالی دارد که بگوییم داعی خداوند متعال از استعمال این صیغه‌ها اظهار ثبوت این عناوین به حسب واقع و به عنوان حقیقی باشد. یعنی بگوییم خداوند لعل را به داعی ترجی حقیقی به کار نبرده است بلکه به داعی اظهار ترجی حقیقی استعمال کرده است.

محقق اصفهانی در معنای اظهار ثبوت این عناوین در پاورقی می‌فرماید: مراد این نیست که خدا اظهار جهل کند. این که معنا ندارد. مقصود از اظهار این است که از نظر محاوره، این لفظ ظهور در این دارد که متکلم وقوع یا عدم وقوع را نمی‌داند اما حکایت از ثبوت صفت جهل در نفس متکلم ندارد. استعمال این صیغه‌ها توسط خدا ظهور در جهل دارد ولی خدا از این الفاظ اظهار لطف و محبت را اراده کرده است. و الا اگر بگوییم این الفاظ حکایت از ثبوت این صفات در نفس خداوند می‌کنند، مستلزم کذب خواهد شد. بنابراین، آنچه محال است ثبوت جهل است و حتی اگر این الفاظ به حسب ظاهر از ثبوت جهل حکایت کنند نیز محال است. پس نه وجود واقعی جهل در بین است و نه حکایت از جهل. هیچ کدام مراد نیست. پس اظهار ثبوت یعنی چه؟ یعنی این الفاظ در مقام محاوره ظهور در حکایت دارند اما متکلم قصد حکایت ندارد بلکه از این الفاظ اظهار محبت و اظهار لطف را قصد کرده است.

اشکال دوم بر صاحب کفایه

مطلب دوم که مترتب بر مطلب اول است اشکال دیگری بر فرمایش مرحوم آخوند است. این اشکال محقق اصفهانی اشکال -بسیار مهمی است که باید در آن دقت کرد. این اشکال در باب لیت و لعل و حتی صیغه امر مطرح است. محقق اصفهانی می‌فرماید مرحوم آخوند برای اینکه استناد جهل و عجز را از ساحت مقدس ربوبی دور کند می‌گوید معنای لعل همان ترجی انشائی است. سوال این است که در باب انشائیات، اغراضی که مترتب بر این انشاء هستند به چه لحاظ است؟ آیا به نفس وجود انشاء، غرض متکلم محقق می‌شود؟ آیا با نفس طلب انشائی، غرضی که متکلم دارد محقق خواهد شد؟ به صورت کبرای کلی، اغراضی که مترتب بر انشاء هستند، این انشاء کاشف از این اغراض است اما نه به لحاظ اینکه وجود انشائی غرض مُنشأ و انشاء کننده را برآورده کند.

بنا بر مبنایی که محقق اصفهانی اتخاذ کردند، لفظ وجود تنزیلی یا جعلی معناست. بنابراین انشاء کننده در وجودات انشائی یک وجود جعلی عرضی لفظی را به میدان آورده که همان وجود تنزیلی است. این وجود کشف از استفهام یا تمنی یا ترجی در وجود متکلم نمی‌کند و اظهار محبت و غیر آن از اغراض هم بر آن مترتب نمی‌شود. در ظاهر اینطور نیست که محقق اصفهانی بخواهد بر صاحب کفایه اشکالی مطرح کند ولی این عبارت ایشان در حقیقت دو اشکال را بیان می‌کند. یک اشکال این است که آنچه در مورد خدا محال است ثبوت واقعی این صفات است اما اظهار این صفات مانعی ندارد و اظهار طبق تفسیری که محقق اصفهانی فرمودند نه به معنای اظهار حاکی از ثبوت این صفات باشد بلکه اظهاری که از این الفاظ قصد اظهار لطف و محبت کند. اشکال دوم که منحصر به این صیغ نیست بلکه در صیغه امر هم می‌آید این است که غرض انشاء کننده به نفس وجود انشائی که یک وجود جعلی عرضی است محقق نمی‌شود. متکلم وقتی می‌گوید «لیت الشباب لنا یعودوا» غرضی از این انشاء دارد. این غرض با تمنی انشائی محقق نمی‌شود بلکه باید چیزی وراء این لفظ باشد.

لذا استعمال این صیغ توسط خداوند متعال مثل استعمال آنها توسط غیر اوست یعنی از نظر موضوع له و مستعمل فیه فرقی بین آنها نیست الا اینکه در مورد خداوند متعال برای اظهار محبت است. بنابراین «لعل» در کلام خدا در همان معنای حقیقی خودش به کار رفته است یعنی به همان نحوی که دیگرانی غیر خداوند این صیغه‌ها را استعمال می‌کنند. همانطور که قبلاً هم گفته شد محقق اصفهانی معتقد است مرحوم آخوند یک وجود پنجمی به نام وجود انشائی معنا نمی‌خواهد درست کند. پس ما چیزی به نام تمنی انشائی یا ترجی انشائی نداریم. معنای لعل همان ترجی حقیقی است لکن وقتی توسط خدا استعمال می‌شود به قصد اظهار محبت است. اگر خداوند فرمود: «یا أیُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذِیْ خَلَقَکُمْ وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ» [6] می‌خواهد محبتی را اظهار کند و یا اگر فرمود «وَمَا تَلَکَ بِیَمِینِکَ یا مُوسٰی» [7] معنای صیغه استفهام در اینجا همان استفهام حقیقی است

اما به قصد استیناس، یعنی خداوند می‌خواهد موسی با او در کلام انس گیرد. همچنان که وقتی به موسی می‌گوید «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِّئِنَّا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» [8] این ترجی در حقیقت تشجیع است یعنی معنای آن همان ترجی حقیقی است لکن به قصد تشجیع.

بررسی کلام محقق اصفهانی

خلاصه کلام محقق اصفهانی این است که این الفاظ در کلام خداوند تبارک و تعالی از حیث استعمال به همان معنایی به کار رفته است که غیر او استعمال می‌کنند یعنی خداوند هم استفهام حقیقی و تمنی و ترجی حقیقی را اظهار می‌کند لکن این اظهار به قصد اظهار محبت است گرچه در کلام غیر خدا به اغراض دیگر به کار رفته است. اولاً فرق بین کلام محقق اصفهانی و مرحوم آخوند همین است که از نظر محقق اصفهانی غرض متکلم مترتب بر وجود انشائی معنا نمی‌شود. آنچه محال است ثبوت واقعی این صفات است نه اظهارش. بنا بر این مبنا، در غیر خدا هم این صیغه‌ها برای اظهار ثبوت است یعنی وقتی انسان‌ها می‌گویند لعل، برای اظهار ترجی است لکن با این فرق که خدا برای اظهار محبت استعمال کرده است بخلاف غیر او.

بعد از بیان فرق بین کلام اصفهانی و کلام آخوند، مطلبی که در اینجا باید مورد بررسی قرار گیرد این است که محقق اصفهانی برای اظهار، معنایی کرده است و گفته است مقصود حکایت از ثبوت نیست بلکه به غرض اظهار محبت است. به نظر می‌رسد اظهار معنایی دیگر غیر از آنچه ایشان فرموده داشته باشد. وقتی می‌گوییم لفظی مظهر است یعنی مظهر از ما فی الضمیر است. لفظ مظهر از مقصود متکلم است. «لعل» اظهار تمنی است نه اظهار چیز دیگری آنطور که محقق اصفهانی معنا کرده‌اند و بعد -بین ثبوت و اظهار فرق گذاشته‌اند. معنای اظهار چیزی جز اظهار از ثبوت نیست یعنی حکایت از آنچه که وجود دارد. چطور می‌توان گفت لعل، اظهار تمنی ست ولی حاکی از تمنی نیست؟!

آخوند می‌فرماید معنای موضوع له این صیغ عبارت است از وجود انشائی معنا و سخن خود را اینگونه تکمیل می‌کند که إنما یختلف باختلاف الدواعی. اختلاف در دواعی موضوع له را تغییر نمی‌دهد و استعمال را مجازی نمی‌کند. اما محقق اصفهانی با این سخنی که بیان فرموده‌اند دچار مجاز خواهند شد. اینکه ایشان فرموده است لعل در کلام خدا فرقی با لعل در کلام غیر او ندارد و مستعمل فیه در هر دو عبارت است از اظهار، بعد اظهار را به نحوی معنا کنیم که خلاف واقع شود به این صورت که متکلم اظهار تمنی می‌کند ولی این کشف از ثبوت تمنی در نفس متکلم ندارد، چنین مطلبی مستلزم مجازیت در معنا خواهد شد.

اینکه گفته شود لعل در خدا فرقی با لعل در انسان ندارد و یک معنا دارند لکن در انسان حکایت از ثبوت واقعی می‌کند اما در خداوند تبارک و تعالی حکایت از ثبوت نمی‌کند بلکه در اظهار محبت استعمال شده است موجب مجازیت است مگر اینکه بگوییم مآل کلام اصفهانی به کلام آخوند است یعنی معنا را یکی بگیریم و فرق را بازگردانیم به دواعی استعمال. محقق اصفهانی مدلول جدی لعل در کلام خداوند را با مدلول جدی آن در کلام انسان یکی می‌داند الا اینکه در خدا به قصد اظهار محبت استعمال شده است. ظاهر این عبارت مجازیت معناست.

مبنای مختار

کلام آخوند هم قابل پذیرش نیست و اصلاً چیزی به نام وجود انشائی به این بیانی که مرحوم آخوند داشته‌اند وجود ندارد. اینکه با لفظ، معنایی ایجاد شود متوقف بر مبنای ایجادیت در الفاظ انشائی است که به نظر می‌رسد کلام صحیحی نیست. اشکال کلام اصفهانی هم مجازی شدن معنا است که این نیز درست نیست. مبنای مختاری که به نظر قابل التزام است و مبنای محکمی نیز می‌باشد این است که با لفظ، نه در عالم حقیقت و نه در عالم اعتبار چیزی ایجاد نمی‌شود. اینکه لعل، تمنی انشائی را ایجاد کند درست نیست. لفظ چیزی نه در عالم حقیقت و نه در عالم اعتبار ایجاد نمی‌کند. حقیقت انشاء عبارت است از حکایت. لفظ لعل حاکی از واقعیتی است که در انسان به خاطر جهل و عجزش ترجی واقعی در نفس اوست. انسان وقتی این صیغه را استعمال می‌کند واقعاً نمیداند که آیا متعلق صیغه واقع می‌شود یا نه و لذا می‌گوید شاید علم پیدا کند و به نتیجه برسد. اما در کلام خداوند متعال، لعل حکایت از اظهار محبت است. استفهام در کلام خدا برای حکایت از اظهار استیناس است یعنی خدا در سخن گفتن خود با موسی (ع) به دنبال این است که موسی (ع) با او انس بگیرد و الا خداوند می‌داند که در دست او چیست. خدا می‌خواهد

که موسی (ع) صحبتش با او ادامه پیدا کند. ما در مطلق انشائیات قائل به حکائیت هستیم و نه ایجادیت، حکایت از حقایق که این حقائق یا جهل در انسان است و یا اظهار محبت در خداوند تبارک و تعالی.

نظراتی دیگر در مساله

بعضی از مفسرین از معاصرین معتقدند لعلّ در کلام انسان بالنسبة الى المتکلم است و در خداوند بالنسبة الى المتعلق. ایشان می‌فرماید وقتی زارعی در یک زمین کار می‌کند و می‌گوید من زحمت می‌کشم بلکه لعلّ امسال محصول خوبی تولید کنم، این لعلّ بالنسبة الى الفعل است و الا فاعل که دارد همه کارهایی که لازم است را انجام می‌دهد تا اینکه این فعل در عالم خارج چه مقدار از شرایطش محقق باشد. اما وقتی خداوند متعال آن را به کار می‌برد به معنای اصل تحقق پدیده است که احتمال تحقق آن بیش از عدم تحقق است. [9] به نظر می‌رسد این کلام نیز همان اشکال سابق را دارد. لعلّ در کلام خداوند بالنسبة الى المتعلق مانند بالنسبة الى المتکلم محال است. چه فرقی می‌کند؟ این یک نوع تفنن در عبارت است که بگویند لعلّ در کلام خدا بر اساس متکلم نیست بلکه بر اساس فعل است. برخی نیز گفته‌اند لعلّ در اینجا تعلیل است. اینکه خداوند متعال فرموده است «ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» [10] «وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» [11] به معنای غایت است. بنابراین این مفسرین لعلّ را به «کی» تعلیلیه تفسیر کرده‌اند. [12] این معانی نیز مجاز است. اینکه بگوییم لعلّ که در قرآن بارها به کار رفته است در غایت یا در تأویل استعمال شده خلاف ظاهر است.

از این رو، بنا بر این مبنا که از مرحوم حائری رضوان الله علیه اخذ شده است و می‌گوید انشائیات لیست الا حکایات، لعلّ حکایت از واقعی می‌کند که این واقع در نفس انسان جهل اوست و در کلام خداوند حکایت از محبت است. لازم هم نیست که برای انشائات موضوع له قائل شویم و اصلاً اینطور نیست که هر لفظی موضوع له داشته باشد. اگر لفظی را حاکی از چیزی قرار دادیم آن حقیقت غیر از یک مفهوم معین یا کلی است که بخواهد موضوع له این لفظ قرار گیرد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

منابع

- اصفهانی، محمد حسین. نهاية الدراية في شرح الكفاية. بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429.
- جوادی آملی، عبدالله. تفسیر تسنیم. قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. المفردات فی غریب القرآن. بيروت: دار العلم، 1412.

[1]- زمر: 9.

[2]- و الغرض من إظهار ثبوت تلك الصفات، إيراد كلام له ظهور بحسب مقام المحاوره في ثبوت هذه الصفات، و إن لم يقصد الحكاية عن ثبوتها، بل قصد بإيراد إظهار اللطف و المحبة؛ لئلا يلزم من قصد الحكاية عن ثبوتها الكذب. فتدبر (منه عفي عنه).

[3]- سورة طه: 17.

[4]- سورة طه: 44.

[5]- محمد حسین اصفهانی، نهاية الدراية في شرح الكفاية (بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429)، ج 1، 309.

[6] - بقره: 21.

[7] - طه: 17.

[8] - طه: 44.

[9] - عبدالله جوادى آملی، تفسير تسنيم (قم: مركز نشر اسراء، ۱۳۷۸)، ج 2، 355.

مقرر: مرحوم اصفهانی در جای دیگری از کتاب خود همین توجیه را به همراه وجوه دیگر ذکر می‌کند. ایشان می‌فرماید:

«قد أسمعناك في الجزء الأول من التعليقة أن الأغراض المترتبة على إنشاء الترجي والاستفهام ونحوهما باعتبار كشف إنشاءاتها عن ثبوتها لا بلحاظ نفس وجوداتها الإنشائية التي ليست إلّا نحواً من استعمال اللفظ في المعنى، و المحال في حقه تعالى ثبوت الترجي والاستفهام واقعا لا إظهار ثبوتهما، و ما هو شأن الإنشاء إظهار المعنى باللفظ، لا إظهار الحقيقة باللفظ المستعمل في معناه، و لا يلزم الكذب، فإن إظهار الثبوت ليس بداع الإعلام بالثبوت، بل بداع التلطف أو الترغيب أو غيرهما، فلا تغفل.

كما أنه يمكن أن يقال: إن كلمة لعل لجعل مدخولها واقعا موقع الرجاء و موردا لتوقع الخير مثلا، و هو بالإضافة إليه تعالى لا يقتضى انبعائه عن ترجيه تعالى ليقال: باستحالة بل جعله تعالى معرضا لتوقع الخير ترغيبا و تحريصا على فعله.

و يمكن أن يقال: بأن ثبوت الترجي في مقام ذاته تعالى غير معقول، لأنه لا يكون إلّا مع الجهل بالحصول المستحيل في حقه تعالى، إلّا أنه بالإضافة إلى المرتبة الأخيرة من مراتب فعله تعالى أمر معقول، كالعلم المنطبق على الموجود الخارجي، فإنه من مراتب علمه الفعلي، فكذا كون الفعل مرجو الحصول بلحاظ تأدية الأسباب المنتهية إلى مسبب الأسباب له نحو من الانتساب إليه تعالى كما في البداء و التردد المنسوبين إليه تعالى في الآيات و الروايات، فافهم ذلك إن كنت أهلا لذلك.

ثم إن الظاهر و إن كان مخالفا للجمهور عدم كون كلمة لعل للترجي لوضوح استعمالها كثيرا فيما لا يلائم الترجي كقوله تعالى: فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ؛ فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ و كقوله عليه السلام: «لعلك وجدتني في مقام الكذابين و في مجالس الباطلين» أو لعل زيدا يموت بهذا المرض و غيرها من الموارد الكثيرة التي لا شك في عدم التجوز فيها، و عدم ملائمة إظهار الرجاء في مثل هذه الأمور المنافرة للنفس في غاية الظهور.

و ربما يتفصّل من ذلك بدعوى أن الرجاء ليس بمعنى يساق الأمل و توقع المحبوب فقط، بل يكون للاشفاق و توقع المخوف أيضا كما نقل عن بعض أئمة اللغة و عليه حمل قوله تعالى: لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَي لا يخافون و قوله تعالى: لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ أَي لا يخافون.

و العجب أن الفراء مع مكانته في اللغة و الأدب ينكر هذه الكلية و يقول لا يقال: رجوتك أي خفتك. و إنما يكون بمعنى الخوف في مورد النفي كما فيما سمعت من الآيات.

مع أنه لا معنى لتغير مادة اللفظ معنى بتفاوت الإثبات و النفي و أظنّ أن كل ذلك من عدم التمكن من تطبيق موارد الاستعمالات على معنى جامع ربما يجامع توقع المحبوب و ربما يجامع توقع المخوف و المكروه من دون دخل للمحبوبية و المخوفية و العلية التي قال بها بعضهم في المعنى الموضوع له.

و الظاهر أن هذه الكلمة إنما يقال فيما كان الشيء في معرض احتمال الوقوع سواء كان مرجوا أم لا كما لا يخفى على المنصف.

و في صحاح الجوهري: لعل كلمة الشك فيوافق ما استظهرناه و يؤكد أنه مرادف هذه الكلمة في الفارسية كلمة (شاید) لا كلمة (امید) فتدبر، و حينئذ يسقط الوجه الأول عن الدلالة على المقصود.» (اصفهانى، نهاية الدراية فى شرح الكفاية، ج 3).

[10] - بقره: 52.

[11] - آل عمران: 200.

[12] - حسين بن محمد راغب اصفهانى، المفردات فى غريب القرآن (بيروت: دار العلم، 1412)، 42-741.